

با یکدیگر ممکن محتاج الی العله نیست پس با تمتع بالذات باشد یا واجب بالذات و آن مستلزم الغلاب امکان ذاتی است
پس حاصل قول مذکور چنین باشد که محض ممکن بالذات بسبب موافقه خارج تمتع بالذات می گردد و گویا هر قولی تعلق قدرت
بوقوع آن تعلق اراده که عبارت از تخصیص احد المتدورین بالوقوع است و تعلق خلق الی آخره اقول تعلق اراده و تعلق
خلق بتمتع بالغیر مثل تعلق آن بتمتع بالذات است در عدم وقوع و اما تعلق قدرت بتمتع بالذات مثل تعلق قدرت
بتمتع بالذات هرگز نمی تواند شد زیرا که مقتضای تعلق اراده و تعلق وقوع براد و مخلوق بالفعل است و در عدم وقوع
تمتع بالذات و تمتع بالغیر مستلزم اند و مقتضای تعلق قدرت امکان ذاتی است و در امکان ذاتی تمتع بالذات
و تمتع بالغیر متساوی نمی تواند شد قوله وقوع آن بچیز و وقوع تمتع بالذات غیر مقدم است اقول این مقدم نیست
آری وقوع آن بچیز و وقوع تمتع بالذات غیر واقع و هر غیر واقع غیر مقدم نیست اینکلام بدان ماند که شخصی بگوید که
صدور کلام کاذب از انبیاء بچیز صدور کلام کاذب از جمادات غیر مقدم است و این امر بدیهی البطلان است بلکه باین
وجه باید گفت که صدور کلام کاذب از انبیاء بچیز صدور کلام کاذب از جمادات غیر واقع است قوله ولو فرضنا که
اتنماع بالغیر هم منافی تعلق قدرت بتمتع بالذات نیست لکن این وجه منافی است از وجه اشکال بر صراحت حاصلش
آنکه اگر چه دعوی او که صحت تعلق قدرت الهیه است بوجود مثل مذکور در نفس الامر صحیح باشد لیکن اظهار دعوی مذکوره
اسااره ادب است بجناب سید المرسلین و دلیر کردن عوام است بر اساره ادب ب نسبت آنجناب آنرا قبول اضلال
است خلاصه اش اینکه اظهار این دعوی اگر چه مطابق واقع باشد شرعاً ممنوع است زیرا که اظهار آن مستلزم اساتو
ادب اضلال عوام است و هر چه چنین باشد آن شرعاً ممنوع است اقول این وجه مدفوع است اولاً
بطریق نقض آیات قرآنی باینکه قول امکان وجود مثل شخصی در مناقب کمالاً مستلزم اساره ادب نسبت
اشخص به همین وجه است که قول مذکور مستلزم تنقیص است و بر ظاهر است که نقض آنکه بسبب وجود نظیر اشخص شخص بآن
شخص عاید می گردد بسیار آردون است از نقض آنکه بسبب فقدان نفس کمال باو عاید میگرد و پس نسبت نقضها
نفس کمال را بجناب برت اجمع است در اساره ادب ب نسبت وجود نظیر حال آنکه در کرمه لان شننا الذهبن بالذم
اوحینا الیک ثم لا تجدک به علینا و کمالاً و کرمه فان یشاء الله یختم علی قلبک و کرمه قیل لو شاء الله ما تلوته علیکم و لا ادب
سلب نفس کمال رسالت آنجناب باو حاصل قدرت الهیه فرموده اند پس گویا ترکیب دلیل نقض باین وجه باشد که اظهار
دخول سلب کمال رسالت از جناب تحت قدرت الهیه اساره ادب است ب نسبت آن جناب و اضلال عوام و هر چه
چنین باشد پس آن شرعاً ممنوع است پس تلاوة آیات مذکوره و بیان معانی آن شرعاً ممنوع باشد و نیز اظهار ماثلش
آنجناب باو از ازل تا اس مثل کفار و فاسق در شریعت برت اجمع است از امکان وجود نظیر چه بر ظاهر است که قول بوجود نظیر

مکنند خندان اسادت ادب با نسبت مکنند نیست و قول بابیکه مکنند محال احاد و عایای خود است نهایت اسادت
و به است بر نسبت او پس ترکیب دلیل باین طریق کرده شود که اظهار حالت آنجناب با عادتستی بنی آدم اسادت ادب است
با آنجناب و ضلال عوام است پس شرعاً ممنوع باشد حال آنکه در کمال انما انا البشر مثلکم در موضع متعدد از طرفین مجید
واقع گردیده پس ثلاثة آیات مشتمل بر آن کلمه بیان معانی آن شرعاً ممنوع باشد و نایاً بطریق حل بیانش آنکه پذیرا
مگر با شاه گفتن و پدر پسر چه گفتن و او ستاد در شاگرد او ستاد گفتن هیچ گونه اسادت ادب نیست آری وزیر را تو که
مثل باو گفتن یا پدر پسر عم خود گفتن یا او ستاد در شاگرد هم سبق او گفتن اسادت ادب است پس اظهار دخول نظیر آنجناب
در تحت قدره الهیه لاسلم که اسادت ادب با نسبت آنجناب و ضلال عوام باشد زیرا که اظهار مذکور مستلزم تنقیص آنجناب است
نسبت حضرت حق جل و علا چه شریک الیک که متع بالذات است و شریک آنجناب متع بالذات و تنقیص آنجناب نسبت
حضرت حق صلا اسادت ادب با آنجناب و ضلال عوام نیست بلکه اظهار عبودیت آنجناب است که از اتم مقاصد دین است
چنانکه سلب نفس کمال نبوت و لوازم آن از نزول وحی و عصمت و تقاضای آن بوفات جناب سید المرسلین علیه الصلو
و السلام از او یکا کرام طهرم از صفوان هرگز تنقیص شان ایشان نیست پس اظهار احتمال وجود او یکا و سید مرزبان هرگز اسادت
ادب نشان او یکا سابقین نیست همچنین سلب الوهیت و لوازم آن از وجود و قدم و احاطه علم و عموم قدرت و تمام
شریک و مثال آن اتان جناب هرگز تنقیص آنجناب نیست و اظهار شمول قدره الهیه مثال آنجناب را بیان فرق است
در میان منصب الوهیت و منصب نبوت چنانچه اظهار احتمال وجود او یکا و بزرگان هرگز تنقیص اولیاء نیست بلکه بیان
فرق است در میان منصب الوهیت و منصب نبوت با جمله فهمیم معنی از عبارت مرقوم صدر منقول از رساله تقویت الایمان
مع سابق و لاحق آن پریدیست که بر هیچ سامع پوشیده نمی تواند شد قوله چه هرگز عامیان این معنی که مستفاد از رساله تقویت الایمان
است نخواهند فهمید قول فهمیدن معنی مذکور از عبارت رساله مسطوره چندین معنی از عرف نیست چنانکه از اهل عرف در مقام
بیان کمال قدره سلاطین و امراء بزرگان معنی امکان ذاتی مقدور استطاعت فاعل را ملاحظه کرده اظهار قدره صحت
تعلق ایشان بعضی شیء با وجود علم موانع وقوع آن می کنند در مقام بیان کمال قدره سلاطین میگویند که فلان
پادشاه اگر خواهد همه وزراء و امراء خود را در عت بقتل رساند یا میگوید فلان بلدان و قریه را خواهد در یک روز تاراج
نماید یا میگویند که اگر خواهد در یک لمح فخری نفس را وزیر عالی مقدار گرداند حال آنکه میدانند که پادشاه مذکور عادل حکیم است
و عدالت او مانع از قتل و هتیب است و حکمت او مانع از تفویض منصب وزارت به کس و ناکس باشد بلکه مقصود ایشان
از کلام مذکور بجز اظهار کمال قدره او می باشد و اگر با وجود شیوع مثال این عبارات در مجاری محاورات باز
ان عبارت رساله مسطوره معنی غیر مقصود و فهمند تصور صاحب رساله صحت و وقتیکه حضرت حق جل و علی در شان کلام
خود میفرماید فیصل به کثیر و یهد به کثیر آنا بکلام دیگر که هر رسد قوله در صورتی که هر کس از افراد عامه فهمانند

نیز بهین دو امر شایع است اولی آنکه در حدیثی که در بیان قدرت خداوند تعالی است
 و ملائک و دعا گوشت و دخول در جهنم بلا که مفرین و انبیاء مسلمین لغو است و حال آنکه خود کلام الهی محال و ثانیا باین
 بیان آنکه در مقام بیان کمال قدرت قادی عبارت می تواند گفت اول آنکه شمول قدرت او بر جمیع مقدرات او اجمالا
 بیان کند و ثانی آنکه شمول قدرت او بر صفت کمال مقدرات او بیان کند تا شمول قدرت او بر ابدون او بطریق اولی مفهوم
 گردد مثلا در مقام بیان شجاعت زید این عبارت هم میتوان گفت که در مقابل هر چه کس پشت نمی دهد و این عبارت هم میتوان گفت
 که مقابل هر چه می پشت نیندود و در بیان سخاوت هم این عبارت می توان گفت که هر چه خواهد میدهد و این عبارت هم میتوان گفت
 که اگر خواهد بکشت چند هزار اشرفی بدو بدهد بیان مقام استغناء این عبارت هم میتوان گفت که هیچ قدرتی را از لذت دنیا بجز می نیشاند
 و این عبارت هم میتوان گفت که تاج فریدون و تخت سکندر را بجز می نیشاند و عبارت ثانیه اینست نسبت عبارت اولی نزد
 ارباب اذواق سلیم و شهرت در محاورات فصحاء و وجو اش آنکه از بسکه تخصیص در عموما شایع است پس می توان گفت
 ساحت عام مذکور را مخصوص نهند فرد کمال و صعب را خارج شمارد و این اولی آن فرد کمال انتقال نماید بلکه در
 افراد متعارف محسوس مانده پس کمال قدرت آن قادر بر این او مقصور نگردد بخلاف عبارت ثانیه که جهال خروج افراد ناقصه
 از شمول قدرت مذکوره میدارد و نه ذوق از فرد کمال بلکه غایت کمال قدرت او از اول امر پیش روی بصیر بصیرت او متصور میگردد
 و بعد از آن بتباطلی پیدا میکند تا همه افراد ناقصه را فرامیگرد و چنانچه اکثر آیات قرآنی بر همین سبب و واقع است مثل قوله
 الخالق سبب ستم و من الاصل مثلین یعنی اول الامر یعنی تعالی الله جل جلاله میفرماید آیات سابقه چون این مقدمه میدهد پس باید
 دانست که مقصود صاحب رساله تقویة الایمان در مقام بیان شمول قدرت الهیه است بر مقدرات و چنانکه کمال کائنات شرف
 مخلوقات و صاحب محمولات باعتبار ایجاد بحسب ظاهر آن و الا صفات جناب سید المرسلین است همچنین کمال مقدرات
 نظیر مقروض آنجناب است پس صاحب رساله شمول قدرت الهیه را بر جمیع مقدرات و امکانه بر اسلوب بلیغ بیان کرده پس عبارت
 رساله مذکوره بنسب است که کسی بگوید که فلان معمار در باب عمارت بحدی خلاقه تسمی دارد که مثل جامع شاهجهان آباد
 تعمیر تواند کرد پس از عمارت هم خلاقه معمار متفکر گردید و هم شرافت جامع شاهجهان آباد بر سایر مساجد و حرم تعمیر قابل
 و لطف و لاکن من الکابرین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و علی بن ابی طالب علیه السلام و آل و صحابه اجمعین
 در ماه ذی حجه ۱۲۸۰ هجری مقدسه میمن شد فقط

بسم الله الرحمن الرحيم

باید دانست که متعین است که متعین باشد بالنظر الی ذاته مع قطع النظر عن امر خارج و ممکن نباشد وجود او صلا فی ذاته لا باسب
 الی قدره درین قدرت کما جمع بین تضدین مثل عدم زید و وجود زید در زمان واحد که قادر نیست بر جمیع آن احدی
 و محقق نیست بقدره در آن قدرت و از قادر نبودن حق سبحا تعالی بر آن معجز او بجانیه لازم نیاید چرا که دخل مقدرات

است که صلاحی برای وجودش باشد و متمنع بالذات صامح برای وجود نیست پس نقصان بسبب صلاحیت مقدر
 به نظر لای قدره اتفاقاً در کذا حقیقه المحققون من التکلیفین و هرگاه دانسته معنی متمنع بالذات که فی ذواته امکان وجودش
 باشد لا بالنسبه لک قدره دون قدره و متمنع ناشی از ذوات او باشد لا بالنظر الی امر خارج پس آنچه متمنع بود بالنسبه
 لک قدره بعد لا بالنظر الی قدره الله تعالی مثل خلق جوهر یا متمنع باشد بالنظر الی امر خارج مثل چیزیست که در ذات
 حق سبحانه تعالی عدم وقوع آن یا خبر و ادب این که واقع نخواهد شد متمنع بالذات نیست بلکه ممکن است فی نفسه و داخل است
 در تحت قدره او سبحانه و از دلش یا چیزی را در او سبحانه بعدم وقوع بیرون نخواهد شد ممکن از امکان اخبار مثل علم است
 و آنچه ممکن است عن الامکان علم بعد تحقق آن ذلک ممکن واقع اولیس واقع فان العلم مطابق للمعلوم او خبر الله تعالی بانه و وقوع او
 فان الاخبار کالعلم فامکانه انبأ فی علیه خبره لک بعدم وقوعه ولا یقتضی علیه خبره لک بعدم وقوعه ان یکون متمنعاً کذا فی
 شرح التقریر و شرح الموقفت للابهری و سرور آن نیست که علم را در امکان و متمنع شیء غلی نیست زیرا که علم تابع معلوم
 است از مطابقت و موافق معلوم پس اگر باشد معلوم فی نفسه ممکن است علم متعلق خواهد شد بان من حیث است از ممکن
 هرگاه باشد معلوم متمنع غیر ممکن پس علم متعلق خواهد شد بان من حیث است متمنع و لا دخل للعلم فی مکان شیء و متمنع لانه
 تابع للمعلوم فان مکان المعلوم فی نفسه ممکناً فالعلم متعلق به من حیث است ممکن و امکان المعلوم متمنعاً غیر ممکن فالعلم متعلق به من
 حیث است متمنعاً کیف لا والامکان لا یکون بالذات بل کلام فی الامکان بالذات لیس العلم سبباً لوجود المعلوم و لا العبره من
 بالعلم و بعدم ممکن متمنعاً و هو یجب لایکن ان یشک فی کذا فی التقریر و حاشی شرح مختصر الاصول و فیهِ و لا یلزم الکذب
 اذ لو وقع خلاف التقریر لزم الکذب و لا نقول بوقوعه بل امکانه و هو لا یستلزم الوقوع استه و اگر متوهم شود که چیزی را که در ذات
 الله تعالی عدم وقوع آن اگر ممکن باشد پس لازم است یا جهل او سبحانه ممکن است که ممکن باشد وقوع آن و آن غیر مطابق است به حقیقت
 و همین است معنی جهل بر وجهی است پس امکان آن محال است گوئیم در دفع آن که علم حاکی است از واقع وقوع عدم وقوع
 پس او سبحانه میدانند همچنان فلا جهل چرا که جواز وجود موجب نیست مگر جواز فرض رانه وقوع محقق فی شرح الشرح لای جواز الوجود
 اما جواز الفروض و الوقوع بلکه اخبار حق سبحانه تعالی بعدم وقوع چیزی بیرون می گذارد آن را از حد قدرت عبودیت و بنا بر
 اجماع معتقد شد بر صحت تکلیف با اجزاء الله تعالی بانه لا یقصر فی المسلمون فی الکشف من خالفه لا اعتداله فانه منکر
 لتبطل من الشرع کیف قد کلف الله تعالی الجهل بالایمان کما هو ظاهر متواتر مع انه لیس بانه لا یقصر من لیس بانه مقدر و یجوز لولاه لم یكلف
 القدره شرط للتکلیف اتفاقاً پس هرگاه ما علم الله تعالی بعدم وقوع او خبر به مقدر و اسبب جهل باشد پس همچو بیرون از حد قدرت
 ای چگونه می تواند شد پس ثابت شد از تمیقات که وجود مثل حضرت صلی الله علیه و سلم ممکن است و از اخبار او سبحانه بعدم
 وقوع آن از حد مکان ذواتی بیرون نخواهد شد هر آنچه ممکن است داخل است تحت قدرت او سبحانه لان الله تعالی قادر علی کمالات کلها
 چنانکه بجمع علیه یسین است و با جمله چیزیست که وجود مثل وجود نقیض او متمنع بالذات باشد شان و جب بالذات است و خاصه
 است

در زمان وجود خانیس بجز حضرت فضل الاولین والاخرین یا بعد ان انبیا کثیرین مبعوث فرماید این آیه واقعی هدایت است که
 در سوره فرقان واقع شده و لو شئنا البعثنا فی کل قریة نذیرا فلا تطع الکفرین وجاهدکم به جهادا کبیرا قال
 الامام فی التفسیر الکبیر فی شرح هذه الآية هذا مبني على اخبار الله تعالى بعدم وقوعه فهو مقداره و يمكن ولا يخرج
 بما علم الله او اخبر بعدم وقوعه عن حد الامكان فی تفسیر النیشاپور فی شرح هذه الآية انه سبحانه لما قرر سيرة
 القوم من كفران النعمة وايداء النبي صلى الله عليه وسلم اراد فيجزيه على استمرار الدعوة وفي الآية لطف مخرج بنوع تارة
 وارشاد وخواه و لو شئنا لخنقنا حنك اعياء نذارة جميع القرى وبعثنا في كل قرية نبيا لکن خصناك برسالة الثقل
 اجلا و تعظيما قابل هذا التفضيل بالتشديد بالدين في اول الآية بيان كمال الاقتدار وانه لا حاجة به الى نبي محمد
 كان او غيره ولكن في مفهوم لو دلالة على انه لم يفعل ذلك بل خصه بهذا المنصب الشريف كمال العناية به وبامة
 فعله ان يترك طاعة الكافرين فيما يريدون عليه مما يوافق احوالهم وهذا المعنى كقولك المتحرك لا تسكن لا كقولك
 للسكن لا تسكن فانه صلى الله عليه وسلم لم يترك طاعة الله طرفة عين شر بالغة في المعنى بان امر بصدقه
 قائلا وجاهدكم به اى بالقران اى بترك طاعتهم او بسبب كونك نذير القرى كلها لانه لو بعث في كل قرية
 نذير لم يكن على كل نذير الا جهاد قرية وحين اقتصر على نذير واحد لكل القرى وهو محمد صلى الله عليه وسلم
 فلا جرم اجتمع عليه تلك الجاهدات كلها فذكر جهاده وعظم وصادر جامعا لكل مجاهدة انتهى پس حاصل معجز
 این آیه حسب تفسیر نیشاپوری نیست که اگر میخواهیم بر آئینه سبکدوش میکردیم ترا از پایه نبوت واثقال رسالت تمام بلاد وقری
 میفرستادیم در هر قریه یک تنی لیکن خاص کردیم ترا به نبوت عامه ورسالت جن و انس اجلا و تعظيما و کرمایس در مقابل آیه
 تفضیل و کرمیت شکر و سپاس همچنان ادا کن از تشدد و تصلب دین پس در اول آیه بیان کمال اقتدار است و اظهار کرمیت
 احتیاج نیست اورا بطرف نبی مخصوص و لکن در مفهوم لو دلالت است بر اینکه حق سبحان تعالی چنین نکرد بلکه خاص
 کرد اورا با این منصب شریف بسبب کمال عنایت بر حال او و برست او پس وجهی است بر او که اتباع خویش مخالفان
 نذیر و مجاهد عظیم با ایشان پیش آید چون معنی آیه اولی اینست که اگر میخواهیم بر آئینه مبعوث میکردیم انبیا
 کثیرین در هر قریه در زمان بعثت تو که در صفتها از مشارک تو باشد پس و نه شد ازین که حق سبحان تعالی قادر است
 بر بجا انبیا کثیری که در صفت نذارة و دیگر صفات هم مثل حضرت صلی الله علیه وسلم باشد خواه در زمان
 بعثت حضرت شود خواه بدان زیرا که در تعلق قدرت کلامی ممکن و مقدور تحفیص بودن آن ممکن و مقدور بصفت
 ... صفت در زمان دون زمان بشرط نیست اجماعا و اگر نیک آمل کنی صرف همین آیه کافی و بسند است بر هر کس ثبات هر دو
 مورد وجود نبی دیگر معنی است بلکه ممکن است و داخل تحت قدرت الهیه لیکن واقع نشد و نخواهد شد اجلا و اگر انبیا

علی اسم علیه وسلم وحقاً بما لا یهدی المنصب الشریف بغير رسالة التعلین وضم التوبة ویمین است معنی تمتنع بالغير که تمیز
 آن بالنظر الی امر خارج باشد ودر اینجا امر خارج اخبار او سبحانه است بعدم وقوع آن ووضوح تر این گوئیم که این اجتناب
 قبل تشریح است یا بعد تشریح وظاهر است که قبل تشریح نیست که جامع بین الضدین پس متعین شد که بعد تشریح است
 یعنی از جهت شرع و دلیل السمع ویمین است معنی تمتنع بالغير و الامکان بالذات لاینافی الاستیفاء بالنظر الی شیء آخر
 که تقریباً الاصل و الکلام حکایت من أمر بالله سبحانه و قدرته الکامله و سطق و عظمت کبریائه و لازم ملکه و حکم علمدانه ممکن و عقول
 و من آمن یصدق ما اخبر الله تبارک و تعالی من قبله من انبیا و مرسله و خاتم النبیین جزم بعدم وقوع نبی بعد من
 پس آنکس که تمتنع بالذات گفت و خارج از حد قدرت او سبحانه انکاشت حقیقت الهیه و قدرت کامله او را نشانت بلکه انبیا
 نزدیک اشاعره دون قدر ساوست شان آن قادر و ذوالجلال و قهر و لطف نیست که گفت حسان عجم که اگر تیغ قهر
 کشی بودی سر در کشه و اگر غمزه لطف بجنبان بدان رابنه میکان در رسالت **و** اگر بجز خطاب قهر کنده اخبار
 چه جای معذرت پرده از روی لطف گوهر واره کاشقار ای معذرت است قال الله تعالی و الله ما فی السموات ما فی الارض
 یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله غفور رحیم فی تفسیر النبی اچو کتم ذکر لازم الملک و حکم فقال یغفر لمن یشاء و یعذب
 و انجان من الالبسة و الفراعنة و یعذب من یشاء بحکم الالهیه و القدره و ان کان من الملائکة المقربین و الصدیقین و کل اول
 یحسن منه شرعاً و عقلاً و الام یحصل کمال الملک بحکم الا ان جانب الرحمة و المغفرة غالب لهذا حکم الکلام بقوله و الله غفور رحیم هذا قول
 الاشاعرة انتهى فی الکفایه هذا مذهب الاشاعره و کذا خدم يجوز تخليد المؤمنین فی النار و تخليد الکافرين فی الجنة الا ان السمع
 لا یفعل قال الله تعالی ما یبدل القل کذ و ان وعد الله حق فان الله لا یخلف المیعاد قال الامام و فعل العبد لا یوجب علی الله شيئاً
 البتة فلا یوجب الثواب ولا المعصية یوجب العقاب کل من الله بحکم الالهیه و قدرته فصرح بالوعیناه انه لو شاء تعذیب جميع المقربین
 حسن منه ولو شاء ورحم جميع الفراعنة و الالبسة حسن ذلك منه و هذا البرهان هو الذکر
 دل علیه ظاهر قوله یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء فان قیل الیس انه لا یغفر الکفار
 و لا یعذب الملائکة و الانبیاء قلنا مدلول الایة انه لو اراد الفعل لا اعتدوا من
 علیه و هذا القدر لا یقتضی ان یفعل و هذا الکلام فی غایة الظهور ثم ختم الکلام
 بقوله و الله غفور رحیم فالمقصود بیان انه و ان حسن کل ذلك منه الا ان
 جانب الرحمة و المغفرة غالب لا یعمل سبیل الوجوب
 بل علی سبیل الفضل و الاحسان البته و نکس که بوقوع و فعلیه ان قایل شد تجویز کرد
 وقوع کذب از حق سبحانه تعالی و هو متعال عن ذلك قطعاً زیرا که کذب نقص است و نقص صا و در نمیشود از حق سبحانه تعالی
 ان کذب و شرهه الملائکة و ان الله ان الکذب نقص لان ما یافی الوجوب الذکر کیفان و فعلیه ان الاستحالات العقلیه

عقلا اثبت الحكماء الذين هم غير متشرعين بشرية لاستحالة المذكورة فالكذب
صما لا يقتضيه الواجب فان الوجوب والكذب لا يجتمعان كما بين في الكلام انتهى في شرح الموا
فاما امتناع الكذب على الله تعالى عندنا فانه نقص والنقص على الله تعالى محال اجبا عا وتوانر
عن الانبياء كونه لتماما كما تواتر عنهم كونه متكلما انتهى قال الله تعالى ومن
اصحاب الله قديرا اين علم يعني علم بعدم وقوع قطعي وجزميت واما ان معنى تجوير عقل من ان قطعت ان
في شرح القسم الثاني لتهديب الكلام ان الامكان الذاتي بمعنى التجويز العقل لا ينافي حصول العلم القطعي الذي
حصوله لا يدل السمع انتهى جدير بوجه شارع بعدم وقوع ان خبرا وباليقين ميديسيم كواقع نحو ابرهه وانه منع عقاد
مكتم وباتماع شرعي ان قابل ايم كونه ان عقله باشد وهر بجه بوقوع ان خبرا واما است وواقع شدني است
كودلايل عقلية بعد تامين ان براسخا اين امور قايم شود چنانكه اكثر مهول معا وحققة حشر و تافصيل باستيقان بامور
الآخرة همچنين است مثل حشر اعباد و صراط و وزن و عوض كالبصين اين امور را از امور مكتم ميديسيم و خبرا و بوقوع
ان بصاق لمصدوق و ناطق است بان كتاب سنت و همچنانست حال معراج بلكه نباي اكثر عقاويات بروايل
سميحت چنانكه عصمة انبياء عليهم السلام و زمان نبوت از كباير مطلقا و از صفات عمدا كه مستفاد است از جمع و جماع
است و مغفرت از شرك كه متناع ان شرعي است بحق نزديك اشاعره قالوا انه يجوز عقلا الا ان السمع وردانه
لا يفصل بالجملة بوجه ممكن است عقلا بر من حيث الشرع از منة حال خالي نيت يا شارع حكم كرد بعدم متناع ان پس
ان ممكن است عقلا و شرعا يا شارع حكم كرد با متناع ان پس ان ممكن است عقلا و متناع است شرعا و بموجب عذر
شرعيات همين مكان شرعي و متناع شرعي است و در علم فرد و جاري و افعال عبادت در صون كلام جابري
و در ذريت نیز نيز نيز يك ما ترديد و يا شارع همچو حكم كرد و ان با متناع با عدم متناع و ساكت است انان پس با واقع نظر
از نيت مثل تحقيقات فلاسفه در اكثر از مباحث طبعي و رياضي و الهسي و بر مبصران معاني كلام معجز نظام ملك علام
پيشه نباشد كرايه و لو شدنا البعثنا في كل فتديية نذير اول است بر كمال عظمت حضرت خاتم النبيين صلى الله
عليه وسلم چه در مفهوم لوالات است بر اينكه چنان نكرديم نابرايكه صدق شرطي مقتضى تحقق طرفين نيت بخوان
اشركت ليحبط عملك و همچنان قضايي شرطي در كلام ملك علام و احاديث خير الانام عليه الصلوة و السلام بسيار
واقع كركم در ان بر فرض و تقدير است چنانكه در حديث قديسي است كرويت كرد انرا مسلم يا عباد لو ان اولكم و
يا حركم و انكم و حركم كانوا على اتقى قلب رجل واحد منكم ما زاد ذلك في ملكه شيئا لو ان اولكم و اخركم
او انكم كانوا على اتقى قلب رجل واحد منكم انقص ذلك من ملكه شيئا پس مني آيت اينست كه اگر نبوت است

نیز در هر قره پیغمبر کے بعد از قتل تو لیکن بہ فعلیت نیارون این امر ممکن مقدر از برای اجلال و عظام حضرت
 بائین منصب شریف یعنی ختم نبوت و رسالت است چه در وقوع آن منقصہ شان تو بود پس شکر این نعمت عظمی
 را در کن جاہد ہم بہ جاہد اکبیر او مجاہد کن بانحالان دین باین قرآن مجاہدہ عظیم پس بین کہ باوجود اظہار قدرت کاملہ
 خود بچگونہ لطف فرمود و تسلی داد حبیب خود را کہ شکستہ کے خاطر او نگردد از نیکیلام و چنان تدارک آن فرمود بہ لطف و عنایت و
 اتقان سے کمال رحمت و شفقت و محبت است کہ در عین تادیب ارب لطف و محبت مرعی شدہ و ہر گاہ مالک ملک
 قادر و اوجلال ہنگام اظہار قدرت کاملہ خوش اینچنین ارب اجلال و اکرام حبیب خود مرعی فرماید پس برہے ہت
 اولی و احری و البقیہ اینست کہ وقت بیان این نحو خاص قدرت او سبحانہ انیظریقہ حسندر کہ ماخوذ از قرآن است نامرعی
 نگذارند تا از عمدہ ادا حق خداوند عالم ہم سرور بنی آدم فی الجملہ بدراید کہ خصاص بنی الرحمۃ باین فضیلت و کرامت
 خاص کہ خاصیت است موجب ہزاران ہزار شرف و اعتبار و فقار و مہمات بے شمار این ہت بر دیگر امام ہت چرا کہ جناب
 بخیر امتہ از آن شریف کہ بنی باخیر الانبیاء و فضل المرسلین ہت تمام شدہ کلام فیما يتعلق بہ المرام اکنون وجہ ہت بیان
 قول محقق در سنجہ بعضیہ از ناظرین در مقام تقریر کند و آن اینست کہ بحث و خوض در مکان مثل آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم موجب منقصت شان نبوی و اسادت ادب ہت گو در قرآن مجید ازین ہکان خبر داده چنانکہ در تفسیر آیت
 ووشیا لبعثنا فی کل قریۃ نذیرا گذشت لیکن بارائے باید کہ در اینخصوص کلام کنیم در تفسیر نیا پوری در تفسیر سورہ طہ آیت
 قال المحققون الاولون لا یطلق لفظ العا والفا وعلی آدم علیہ السلام وان ورد فی القرآن وعلی آدم ربہ فقوی
 لان السید مجید لہ انبئیم عبدہما شایا و لیس ذلک باعتبار شیخ عبد الحق محدث بلوہ و خاتمہ مرجع البحرین نوشتہ کہ ثانی از عقائد است
 عقائد درجات نبوت ہت و عقائد عصمت انبیاء علیہم السلام و تنزیہی حاجت عز و کمال این است از ہر علم و عمل
 و حال کہ نہ لائق مرتبہ کمال بود و اگر از جانب حق بایشان خطابے و خطابے رود یا سخن بر وجہ عزت و کبر یا آید و یا از
 ایشان بجا بکبر یا سخن مطلق توضع و اظہار بندگی و سکت رود مارا شاید کہ در آن مشارکت جوئیم و سخن جز بطریق ادب
 و ملاحظہ علو شان و حفظ مرتبہ ایشان گوئیم خواہہ را میرسد کہ بانبندہ خود ہر چه خواهد گوید و بندہ نیز ہر چه از عجز و سکت ہت
 متک جوید و دیگرے راہ مجال ہت کہ دم زند و مجمل عقائد و در حق بید کائنات صلی اللہ علیہ وسلم ہت کہ ہر چه جز مرتبہ
 ہت است از کمالات و کرامات اثبات کہ کائنات ماکان **ع** دع ما اعدنا للضالک فی بندہم + و احکوم ما شئت منا
 فیما حکوم + و السبب ذلک ما شئت من نیش + و انبئیم اللہ ما شئت من عظم **ع** بخوان ما خدا از ہر شرع و حفظ دین اعم و دیگرہ وصف کثر
 بنوعی اندر مدحش اطلاق + و در شرح فتوح لغیب در آخر مقالہ شخصت و بیچ گفتہ کہ موافق آیتہ یاد آو و اسیر ہواک
 ہر چه آخر آیتہ این آیت ہت کہ ہم خطاب بداد و علیہ السلام ہت و لا تتبع الہوسے کفیضک عن سبیل اللہ و اگر چه بعضی
 نقل ہوسے نہ انبیاء و رسل نیاید و لیکن مقصود زجر و منع ہت و تعزین ہت بایشان یا انکہ حسابات الابرار شایا ہت

یتکه چندی وجه عدم طلاق لفظ عاصی و عادی بر او م علیه السلام است نوشته که سید وانا و طاهر را می رسد که در حق چه
 خود بر چه خواهد بود دیگر بر نمی رسد و نیز او را نیست در همان مقام وجه دیگر هم نوشته است حیث قال ولا یطلق لفظ
 العاصی و العادی علی آدم علیه السلام لانهم یصد منة الزلّة الامر واحد و صیغه اسم الفاعل تنبی عن الزاویة و لا
 المسلم اذا تاب عن الذنوب الزنا و حنت توبته لا یقال له شارک الا ان و مؤید آنست آنچه در اصول مقرر شده که طلاق مشتق من
 عتاب برای سب است ضرب فی الحال صیغه است اتفاقاً و انا که قایل اند که در ماضی حقیقت است مطلقاً گویند که طلاق
 مؤمن ثابت است عرفاً و تقریباً هم فانه مؤمن اجماعاً مع ان الایمان غیر حاصل له فی الحال فیصیر الاطلاق باعتبار
 انما فی المسلم و شرح یلوی لانا عبد العلی و یعارض بامتناع اطلاق کافر علی رجل مؤمن لکن تقدم وان لم یمتنع
 ذلك لزمن یكون اکابر الصحابة رضوان الله تعالی علیهم الذین هم اکابر المؤمنین بعد الانبیاء
 علیهم السلام کفار احقیقة العیاذ بالله وقد یقال فی الجواب عن المعارضة ان هذا
 الاطلاق الشیع جاز لفظه و المانع عنه شرعی فلا یجوز شرعاً حفظاً للاول و المفروض
 مقام عتاب و خطاب آنست که الفاعل که در حق انبیاء علیهم السلام در قرآن مجید بطور عتاب وارد است
 ما را شاید که بخصوص آن لفظ را از الفا سابق و لاحق جدا نموده بر زبان آریم و در آن بحث و گفتگو نماید هم مثل لفظ
 صال که در دو جگه صالاً فهدی و واقع است بر حضرت صلی الله علیه و سلم اطلاق کنند و بگویند کان ضالاً معاذ الله
 کسی قرأت سوره عبس و توی را که یک گونه عتاب است در آن از جانب حق محیب التزام کند در هر نماز علمای
 محققین اذنان منع کرده اند قال السید فی شرح الموقف و لا یجوز علی الانبیاء باطلاق اللسان انتهی علی الخصوص
 مقام سیدانام علیه صلوات و الهلام که از همه نازک تر است درینجا ایهام سو ادب هم موجب تر زلزله در ارکان ایمان است
 مضموعه شدار که بر او بیعت قدم راه و چون نباشد که قریب است که او را با خداست جل شانّه است بحکس را بادی در آن
 شکی نیست بشرانه ملک را نهایت کمال بشریت تا اینجا است که فوق آن مرتبه نیست مگر مرتبه الوهیت صغیر و بزرگ
 در مکان بر اوست ختم هر نفسی که دشت خدا شد بر او تمام و لغتم ما قبل یا صاحب النجم در باب الیه بشر
 من و جبک المنیر فقد نور القمر لا یکن الشاء کما کان حق + بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصر + و ختم الکلام بالصلاة
 علی نبیه محمد خاتم النبیین و آله الطیبین الطاهیرین اللهم صل و سلم علیہ ابد الابدین و حشرنا فی رمزة ابا عبد
 حرره ابجد محض بحمل اللتین محمد صد الدین شرح الصد صدره بمنور الیقین و عطاء کتاب سینیة فی یوم الدین فقط فی اوایل

محمد شمس مجری

بسم الله الرحمن الرحیم

چه میفرمایند علماء دین و مفتیان شرع مبین اندرین باب که زید میگوید مثل حضرت صلی الله علیه و سلم و همچنین نبی بجهت

ممكن است بحسب عقل مقدر و حجاب باطنی عزیمت بنی بعد حضرت دیگری نخواهد شد و موجب وعده صادق است
و هر که عقاید با مکان و قوه مثل حضرت صلی الله علیه و سلم من غیر مانع سعی یا عقاید و قوه آن دارد کافرست بلا شبهه و عمر
میگوید که هر که مثل حضرت یا بنی دیگر را بد حضرت صلعم مقدر و عقاید آنند کافرست و هتدلال میکند بقول تورهشی که هر
معتد میگوید نه آنکس که گوید بعد از وی نبی بود یا هست یا خواهد بود آنکس نیز که گوید مکان دارد که باشد کافرست البته و نیز
استدلال میکند بقول ملا علی قاری که در شرح شفا میگوید من المعلوم استحال وجود شد بعد از استیلاء این استدلال و حجیت
باین دو حکم شخص مذکور حسبت آیا ضال یا هتدی و نیز او میگوید که هر که بر سر عالم النبیین معنی دیگر سوائے آن النبیین ترشد
او هم کافرست این قول هم صحیح است یا نه بنیوا توجروا جواب قول این قبیل سراسر باطل است و از قبیل کشف عاقل
و هتدلال او بکلام تورهشی دال بر کمال اجنبیت او از کلام علماء و بنی بر جهالت و عنایت اوست و محفل است بجد و جبه
اول آنکه لفظ مکان و تجویز و جواز در کلام علماء بحد معنی مستعمل شده بخلاف آن مکان شرعی و مکان عقلی و مکان
عرفی است و قس علیه التجویز و جواز و همچنین مقابل آن یعنی متناع مستقل یعنی متناع شرعی و متناع عقلی و متناع عرفی است
کما لا یخفی علی من تتبع کتب الاصول و الکلام کالمسأرة و شرح العقاید و المسلم و لغت و غیره پس از کجا دانسته شد که مراد از
مکان در کلام تورهشی مکان عقلی است محفل است که مکان شرعی باشد و ظاهر همین است چه در کلام علماء و شریعت همین
غالباً مراد می باشد چنانکه برینده کتب فقه مثل کتوزیلی و مستخلص و بدایه و غیره ما مخفی نیست بلکه از کلام تورهشی نیز همین امر
به ثبوت میرسد و اگر سبب قلم کسی را حاجت باین کتب میسر نشود باید که به تحفه ثناع عشریه دایم لذوی کند و هم
آنکه کلام تورهشی دال بر نقیض مطلوب است باینکه تورهشی اولاً نوشته که احدیث بسیار از رسول صلعم درست شده
است که نبوة با بدن او تمام شد و بعد از وی دیگری نباشد الی آن قال و بعد از این مسئله در میان سلامیان روشن
تر از آنست که آنرا کشف و بیان حاجت اقتدا ما اینقدر از ترس آن بیان کردم که مباد از بدعتی جاهلی را در شبته اندازد
و بسیار باشد که ظاهر نیارند کردن و بد نظری پا در نهند که خدا بر همه چیز قادر است کس قدرت را منکر نیست اما چون خدا
از چیزه خبر دهد که چنین خواهد بود یا نخواهد بود هر چه جهان باشد که خدا از آن خبر دهد و خدا خبر داد که بعد از وی
نبی دیگر نباشد البته بلفظ و بعد از نیغبات منقوله استدلال و هست پس اگر مراد تورهشی نفسی مکان عقلی میبود کلام او نقیض
میگردید زیرا که متنع عقلی نیست و نه در تحت قدرت الهیه محفل کما هو مسلم عند المستدل ایضاً تورهشی میگوید کس قدرت یا
منکر نیست اگر ز تورهشی نبی بعد حضرت متنع عقلی میبود میگفت که وجود نبی بعد حضرت متنع عقلی است و متنع عقلی
در تحت قدرت داخل استدلال باخبار او لغا کردن چه خواهد بود از آنچه بیان کردم امری و بگیر هم شکفتند که
استدلال مذکور در بعضی سایل خود مینویسد اما توله با مکان نبی بعد صلعم فقد صرح الامام ابو الفضل التورهشی فی کتابه
المسوی المعتقد بکفر من قال بامکان نبی بكون بعد و فصل الايمان بخاتمة النبیین و حقق معنی حتم

النسوة واطال البحث عنها وقال هذا بينة بين الانبياء وهذا المقدار ذكرت بحفاة ان يقارن دين جاهلا وكثيرا لمحمد وعبد الله
وفيما اخبر نجل النبي صلى الله عليه وسلم انما كان يمشي في الكوفة يمشي كما يمشي في الكوفة بل انكلام في اشيء من مثل هذا صريح مطلب من لفظه
از طرف خود تراشیده به علامه مذکور نسبت کرده مقصود از آن محض تلبیس و تلبیس است مخالفین او را شباهت افتد و گمان
یرند که اگر مقصود توشیحی استماع عقلی نمی بود کلام در شکی جبراً میگرد و ولد محمد علی صلی الله علیه و آله استدل سیومم آنکه استدلال توشیحی
بر تمام معنی قول او اما چون خدا از چیزی که خبر دهد که چنین خواهد بود یا نخواهد بود چیزی چنان باشد که خدا از آن خبر دهد و خدا
خبر داد که بعد از وی دیگر کسی نباشد اینست معنی استماع عقلی زیرا که اخبار و علم و سجاد استماع
بجزی موجب استماع وانی پذیرند و چنانچه در مسلم شرح عقاید و غیره مصرح است ازین بیان هویدا شد که مراد توشیحی از توشیحی است
صرف اوقات در مطالعات آن مذرافته است چهارم آنکه هنوز تمام عقلی مثل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بهر دلیل
عقلیه یا نقلیه که از معارضه و منتهی خالی باشد با ثبات رسیده و توشیحی هم بر آن دلیل قانع نگردد بلکه خلاف آن استدلال
عقلیه و نقلیه بر عکس دعوی این شخص موجود است و بعضی علماء اعلام متعاضد شد و شیخ انصاری در رسایل خود مسرود ساخته اند
و چه روز اول اسلام بان قایل چگونه صرف بنا بر قول توشیحی حسب مرسوم استدلال که نه دلیل بر آن و ایم کرده و در از علمای
سابقین نقل نموده بر تکفیر و چه روز اول اسلام سوا سے چند جملہ کہ مصداق انہم کالانعام بل ہم نہیں سبیل و انہم الا بخرصون اند
مبادرت کرده شود و در عقایدات صرف بقول یک کس حکم بر کفر کردن دال بر کمال نادانیت این قایل است صحیح آنکه تقابل
بر مخالفین خود طعن میکنند که ایشان بعضی رسوم کفار بنا بر قول بعضی علماء مسلمین جاہلین را تکفیر میکنند و از بکار نقل
میکند کہ تکفیر اہل بدعت در کلام بسیاری از علماء مذکور است لیکن ایشان مجتہد نبودند و لا عبرة لغير الفقہاء پس علماء و اند
کہ توشیحی را از کجا دانستند کہ ایشان مجتہد بودند قواعد لا عبرة لغير الفقہاء را در اینجا چرا فراموش کرد کہ تکفیر علماء مبادرت
نمودند توشیحی بموجب عقاید او کافر بود و قول کافر و ایمات غیر معتبر است باینش آنکہ توشیحی قایل است
شیء بعد حضرت است چنانکہ قول او کس قدرت را منکر نیست دال بر نسبت کما مشر و جائز است از معنی خاتم النبیین معنی
دیگر میرشد کما سجدی انشاء اللہ پس بر گاہ کہ کفار و تباہ بر علم استدلال بپایه ثبوت رسیده باز متکلم بقول او یعنی چه آما آنچه
بیتابیل استدلال بکلام علی قاری کرد نیز بنی است بر عدم فهم مرام چه با سبق تحقیق کرده ایم کہ محال بچند معنی مستعمل میگردد
پس از کجا دانست کہ استماع عقلی از لفظ استماع در کلام ملا علی قاری سے و متع است مراد است جائز است کہ استماع شرعاً
مراد باشد و اگر برین امر مجادلی قاعدت کند پس میگویم کہ خود ملا علی قاری در شرح حصن حصین تحت قول ما تن وان لا
يعتدي في الدعاء بان يدعوا يستجیل منويده لآسے شرعاً و عاده مثل طلب النبوة بعد خاتم النبوة او عدم وجود الاولين
استهتے ہیں مومن منصف را در آنچه ذکر کرده ایم شکلی باقی نخواهد ماند و ازین عبارت ہم لفظ مستجیل بجانب سادسی و ستر
معلوم گردید و تکفیر ملا علی قاری حسب مرسوم این قایل ضرورت زیرا کہ ملا علی قاری ثبوت را بعد خاتم النبیین شرعاً محال

میدانند عقلا پس بودن نبی بعد حضرت صلی الله علیه وسلم بنا بر قول ملا علی قزوینی است باقی مانند نیز در اینجا باید نوشت
که بعضی علماء و متفلسفین برستحاله مثل حضرت صلی الله علیه وسلم دلیل آورده اند باید که آنرا فکر کنیم و حال از اعلی سبیل الاحمال
مشکف اگر فایده آن دلیل نیست که در حدیث شریف آمده که حضرت صلعم فرموده اول من تنشق عنه الارض و اول من
یحک حلق الخبیثه پس اگر مثل حضرت مکن باشد از دو حال خالی نیست یا آنکه مصداق اول من تنشق عنه الارض و اول
من یحک حلق الخبیثه خواهد بود یا نه بر تقدیر ثانی مثل آنحضرت نشد بر تقدیر اول بقدره اول لازم خواهد آمد و ظاهر است
که لفظ اول مضاف است بجانب من که از الفاظ عموم است پس اولیست تا از جمیع عبادی خود با تصور و مراد است اول
لا یقدر و در کتب اصولیه موجود استی حاصل قولا قول بول الله و قوته که تکلیف است عدالت انجام اگر تمام شود لازم سعادت عدم فعل
شمال بسیار شی از صلح و انبیا تحت قدرت حضرت رب قدیر مثل حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت ابوبکر صدیق مرتبه
پس تخصیص مثل آنحضرت فایده ندارد و اگر کتابی کرده شود از شمال انقیاس هم بعضی افراد بحسب این دلیل تحت تقدیر
حق سبحانه تعالی داخل نباشد مثل زید که مصداق اول من یبذل سنتی است کما فی بعضی معنی بالاعتناق
مصداق اول من قاس است پس اگر شخصی العیاذ بالله مثل این متفلسفه بگوید که مثل زید تحت قدرت تعالی داخل نیست
زیرا که از دو حال خالی نیست یا آنکه مثل زید مصداق اول من یبذل است یا نه بر تقدیر ثانی مثل زید نیست و بر تقدیر اول
تقدیر اول لازم خواهد آمد چرا که لفظ اول هم تفضیل است مضاف بجانب من که از الفاظ عموم است و اول لا یقدر و در کتب
اصولیه موجودند آنکه نیستند کدام شی را اختیار خواهد نمود با بجه مقصود در اینجا صرف همین است که این دلیل اگر بحسب
تمدد صادق باشد امتناع ذواتی مثل بعضی اشرا بر هم لازم خواهد آمد و لایقول به سلم و حل شبهه نیست که لفظ اول
تفضیل است و هم تفضیل وقتی که مضاف می باشد بر آن دو اعتبار است احدی او اکثر آن بقصد الزامه علی
و ضیف الیه و یجوزنی بذه بصوره الافراد و لمطابقه کذاتی بکافیة نیچو زید اول الناس و الزیدان اول الناس و چون در کتب
لفظ این مضاف است پس بعد از آن مضایقه ندارد پس اگر حق سبحانه تعالی خواهد و شخص را در ضیفت شریک کند
بیخ مخد و لازم نیاید و اگر کلام بجزا درین باب تتبع کرده شود نظائر آن بسیار بر آید قال سعد بن ابی وقاص فی سوره طه اما ان
تلقی و اما ان تكون اول من الفی و قال اسدی سوره شعرا و اما انظر ان یغفر لنا ربنا خطایانا اننا کننا اول المومنین و فی صحیح
اول من قدم علینا مصعب بن عمیر بن ام مکتوم اخبر ابن سعد عن علی قال اخبرنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان اول من یبذل
انا و فاطمه و الحسب کذا و الذی هو حق علی ما نقضه در و الحسب کذا و الذی هو حق علی ما نقضه در و الحسب کذا و الذی هو حق علی ما نقضه در
همایسته گفته که اولی در اینجا مضاف بجانب من که از الفاظ عموم است پس اگر شخصی دیگر در ضیفت شریک باشد تقدیر اول
لازم خواهد آمد و آن باطل محض و خیال خام است و آنچه بعضی مدعیان منطق در بعضی سبایل آورده اند آنست که
خاتم النبیین هو او جده نظر لکان هو ابضا خاتم النبوة و کما وجد نظیر خاتم النبوة لکان قلبه شافی من

الاول در تصنیف الکشاف والاخرای الامام الرازی والمال علی کل توجیه هو معنی الخیر لذلك فصرنا المداکر قرآن عامه

انجھے پس اختلاف مفسرین ازین حیات ہم بطور رسیدن ذیل تفسیر سے دو تفسیر صحیحہ است پس کفر برین معنی مرتب کردن بجزیرہ جبل پر گھنٹہ آید اور
فرشتہ ولیکن او فرستاد خدمت مہتمم تفسیر سے بہر پیچیدگی یعنی بدوہر کردہ شد ذوق و سپہیان را بدوہم کر دند خاتم معنی آخر نیز درست است
انبیاء بنور ظهور بھی انکا او اول بود بطور نورانی تھے و نیز درین تفسیر مذکور ہے کہ در عثمان مالا جو یہ کہتے کہ صحت ہر کتاب ہر وقت حق تھا پھر
ہر گھنٹہ تا بدانکہ تفسیر صحیحہ مہتمم تفسیر سے بہر پیچیدگی حضرت رستا پناہی نتوان کر تھی مولوی فیض الدین شاہ ترجمہ آیت کریمہ لکن رسول

و خاتم النبیین منوبید اور ختم کرمیو الا نبیون لکانا نبتہ وہکذا استفاد من معالم التسنزل نبتہ خاتمة الطبع

احمد در سلام علی عباده الذین اصطفیٰ اباعد کترین امام محمد معظم ابن احمد علی خدمت میں جملہ بزرگان دینی کے عرض کرتے تھے
کہ اللہ سبحانہ جل شانہ نے بموجب آیہ کریمہ ان الیوم یصلح امرہ کے کوئی بات ایسی نہیں چھوڑی کہ جس میں کسی کو کوئی محبت باقی رہے
خاتم نبیین بنی ہندون پر بخوبی کر کے جناب سالت آب سید المرسلین کو خاتم النبیین کیا صلی اللہ علیہ وسلم اور حضرت صلعم نے
کوئی دقیقہ حکام دین باقی چھوڑا کہ جس سے عذر و حیلہ لاعلمی در پیش ہو اور اس طرح جملہ بزرگان دین میں شیخ علی الوسیع نہایت صاحب
دعوت کے اس سنت نبوی کو کوشش سے بلینے سے اشاعت و علما کیا یہاں تک کہ آخر زمانہ میں ارحم الراحمین فی شخص اپنے فضل کے

ایک خانان باصفا حضرت شاہ ولی اللہ رحمت اللہ علیہ کا ایسا پیدائش کہ جس نے تمام ہندستان کی کدورت چیل و شرک بدعت کو نابود کر دیا اور
اتباع سنت کا بازار گرم کیا ہر ایک فرد بشر اس خاندان عالیشان کا ممنون احسان ہے چنانچہ اس ایام فرخندہ انجام میں جناب
فیض صاحب کمالات صوفیہ و معنی سالک مسالک ظاہری و باطنی نامی فروع مول قاطع شرک و بدعت قاطع کفر و غلطی نامی سنت بیضا ہند

ذیل یعنی مولانا افضل اولادنا یہ نام مولوی شہید محمد صلی اللہ علیہ وسلم شراہ جبل البختہ شاہ فی تائید سنت میں کتاب مستطاب ایضاً لاصحیر فی

حکام متینہ تفسیر تالیف فرما چکا کہ یہ کتاب نہایت دقیق تھی بجزیرہ جبل علم کے دوسرے بھی فہم اس سے فاضل تھی لہذا جیسے چاہا اسکا ترجمہ ہو کر عام
ہو جاوے گا جو کہ عبد الکریم متادام فیض کی اسکا ترجمہ ہوا تاکہ سید آسان ہو جا چنانچہ غایت ایزدی یہ کتاب مستطاب معرسلہ لیکر درجہ
تمام ہو گیا کہ اس خاندان موصوف کو تالیف کتب رد شرک و بدعت کی توجہ تھی ایسے ہی زمانہ حضور پر نور یسوع مسیح ہوا بال دوام الخیر

اور جناب مستطاب علی القاب میر المکاب والا جاہ ذاب سید محمد صدیق حنیف انصاری دردم قبل ہم کو اس قسم کی تصنیف کے اشاعت کا
نہایت شوق ہے اور انہیں کے تائید و توجہ سے صحاح ستہ کا یہی ترجمہ ہو کر مطبوع ہو گیا، اور علی ہذا القیاس اس قسم کی صد کتابیں حضرت
موصوف کے فیض برکت سے چھپے ہیں اور خصوصاً حضرت درویش اہل اسلام عاشق صادق سنت خیر الامام عالیجناب نایب
بہرہ مال بارک اللہ فی عمرہ نے تالیفات کو اس خاندان کے جہاں تک ممکن ہو نہایت اشاعت کیا چنانچہ یہی ان ہی محنت

فیض کا نتیجہ ہے۔ امید کہ جن حضرات کی نظر سے یہ کتاب گزری دعا ہے کہ ہم سب کو یاد فرما دین جزا ہم اللہ خیر الجزا۔ و اعطینا اللہ

مطبع فاروقی دہلی شہد ہجری میں میر محمد معظم کے ہاشم طبع ہوئی

